

سفرنامه حکیم ناصر خسرو

فخر عالم*

حکیم ناصر خسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین[الدین] ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی می‌نویسد یکی از پیشروان ادبیات فارسی و از جمله متکلمین و شعرای متقدم ایران است که شخص و آثار او به‌غایت شایان دقت و تتبع می‌باشد. متأسفانه به‌واسطه بی‌مبالات و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذکره‌های شعرا حکایات و روایاتی افسانه مانند به‌شرح زندگانی او داخل شده است که به‌هیچ وجه به‌واقعیت نزدیک نبوده و جویندگان حقایق را کفایت نمی‌دهد، بلکه آن‌ها را به‌اشتباه می‌اندازد.

گرچه اخیراً جمعی از مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی و همچنین بعضی از مصنفات ناصر خسرو را مورد مذاقه قرار داده‌اند و تا یک اندازه هم تبیین شده است^۱. ولی صرف نظر از این که تدقیقات و تتبعات ایشان در بعضی موارد با هم دیگر مطابقت نداشته، خصوصاً که بعضی زوایا هنوز به‌طور کامل روشن نگردیده است. چون این مباحث همه به‌زبان‌های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و غیره نوشته شده‌اند، لهذا برای فارسی‌زبانان کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ناصر خسرو یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان و در عداد حکما و شعرای درجه اول دوره بعد از تسلط اعراب بر ایران می‌باشد. اندازه تسلط و تبخر او را خصوصاً در

* دانشجوی دکتری دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. از جمله استاد، جناب آقای ادوارد برون، انگلیسی در کتاب موسوم به تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۴۶-۲۲۲ و هرمان اته آلمانی، در کتاب موسوم به اساس فقه اللغة متوفی، هرمان اته اساس فقه اللغة ایرانی، ج ۲، ص ۸۲-۲۷۸، شرحی به‌غایت مدققانه در خصوص شرح حال آثار ناصر خسرو نوشته‌اند که خیلی جامع‌تر و مفصل‌تر از سایرین است.

حکمت الهیات کتاب موسوم به «زادالمسافرین» او که چاپش به مطبع کاویانی انجام شده است برای ما روشن و مدلل می‌دارد. پایه بلندی که در شعر دارد هیچ‌یک از شعرا و سخن‌سرایان سلف را حاصل نبوده، طرز و اسلوب بدیع و ممتاز او که اختصاص به خود او دارد، به هیچ وجه تقلیدبردار نیست و از این روست که شاید بتوان گفت دیوان اشعار ناصر خسرو مانند سایرین مخلوط نبوده و چیزی بدان داخل نشده است.

ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود قریب پانزده مرتبه سن و سال خود را در اشعار خودش ذکر می‌کند چطور می‌شود که تا هشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست و پنج سال بعد به هیچ وجه ذکری از آن نکرده باشد؟

نسب ناصر خسرو؛ این که می‌نویسند در هشت پشت به امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثنا می‌رسد چندان مدلل نیست و اضافت علوی در حق او که مشهور است پایه محکمی ندارد و خود او هیچ وقت به شرافت حسب و نسب خویش نمی‌بالد سهل است بلکه خودش را مایه شرف و افتخار خانواده خود می‌شمارد چنان که در جایی خطاب به یکی از معارضین خود گوید:

گر تو به تبار فخر داری من مفخر گوهر تبارم^۱

هم گوید:

من شرف و فخر آل خویش و تبارم گر دگری را شرف به آل و تبار است^۲

و از کسی مثل ناصر خسرو که این همه اخلاص و ارادت نسبت به خانواده عصمت و طهارت دارد گمان نمی‌رود که خود منسوب به آن خانواده بوده و بعد خود را مفخر آن توصیف کند و بلکه او خود را «بنده‌ای از بندگان خاندان رسول خدا» می‌خواند^۳ و به دوستی و تبعیت خود به آل پیغمبر افتخار می‌کند ولی به هیچ وجه خود را ادنی نسبتی به آن‌ها نمی‌دهد، و علاوه بر این ناصر خسرو در اشعار خویش از آن جایی که دشمنان و

۱. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. رک به زادالمسافرین، ص ۲۸۸، چاپ کاویانی.

معارضین زیاد داشته است اغلب به علم و فضل حَتّی مصَنَّفات خود می‌بالد و از آن جمله گوید:

ز تصنیفات من «زادالمسافر» که معقولات را اصل است و قانون
اگر بر خاک افلاطون بخوانند ثنا خواند مرا خاک فِلاطون^۱

ناصرخسرو، بنا به قول خود او که در ابتدای «سفرنامه» بدان اشارت می‌کند از قبادیان می‌باشد که قصبه‌ایست در حوالی مرو شاهجهان از توابع خراسان ولی باوجود این نمی‌شود حکم کرد که مسقط‌الراس او مطلقاً قبادیان بوده است، زیرا سند قطعی در این باب در دست نداریم و در تصانیف او هم راجع با این مسئله صراحتی نیست، بعضی از علمای فرنگ و از آن جمله استاد اته برآند که ناصرخسرو از بلخ بوده است.^۲ و مبنای این عقیده گویا بر آن باشد که مومی‌الیه در بلخ سکنتی داشته است، لیکن این بنده نتوانستم تصمیم قطعی در این باب بگیرم، به هر صورت خراسانی بودن او گویا محلّ تردید نباشد و بدین معنی در آثار و اشعار او صراحة و کنایة بسیار است از آن جمله در یک قصیده غرایی که مطلعش:

گشتن این گنبد نیلوفری گرنه همی خواهد گشت اسپری

است گوید:

گرچه مرا اصل خراسانی است از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانه رسول کرد مرا یمگی و مازندری

و نیز شکی نیست در این که نشو و نماي او در خراسان بوده و دوره جوانی و تحصیل خود را در آنجا گذرانده و پس از مراجعت از سفر مکه که مجبور به جلای وطن و ترک دار و دیار خود گشته است خصوصاً هنگام انزوای خود در «یمگان» همیشه در مفارقت خراسان بیقرار بوده و در این معنی شعرهای مؤثّر و غمناک سروده است که حاکی از شدت آرزو و اشتیاق او نسبت به خراسان می‌باشد از آن جمله است:

مرا باری دگرگونست احوال اگر تو نیستی بی من دگرگون^۳

۱. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۳۳۷.

۲. اساس فقه اللّغة ایرانی، ص ۲۷۸.

۳. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۲۳۶.

همچنین:

بگذر ای باد دل افروز خراسانی بر یکی مانده به یمگان در زندانی
اندین تنگی بی‌راحت بنشسته خالی از نعمت و از صنعت دهقانی^۱

و نیز:

سلام کن ز من ای باد مر خراسان را مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادان را^۲
ناصر خسرو در سال سیصد و نود و چهار (۳۹۴) تولد یافته.

چنان که گوید:

بگذشت ز هجرت پس سیصد نود چار بگذشت مرا مادر بر مرکز اغبر^۳
و این تاریخ مطابقت تام دارد با تاریخ مسافرت او به طرف مکه در ششم
جمادی‌الآخر سال چهار صد و سی و هفت (۴۳۷) چنان که در جای دیگر از دیوان در
قصیده مطوّلی که با مطلع:

ای خوانده بسی علم و جهان گشته سراسر

شروع کرده و با بیت فوق‌الذکر از تولد خود گرفته و با تفصیل طی مدارج سن تا
رسیدن به حدّ کمال و سیل درک حقایق که باعث مسافرت او شده و کیفیت پیدا کردن
مرشد و مراد خویش که بدون ذکر صریح نام او مثل سایر معانی قصیده مذکور اغلب
به رمز و کنایه می‌گذرد اشاره به خوابی که مبدأ انتباه او بوده و کسی او را در عالم رؤیا
و اداریه ترک خوردن شراب و جستجوی حقیقت و مسافرت مکه نموده است.^۴ کرده و
می‌گوید:

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو جویای خرد گشت مرا نفس سخنور^۵
و این که در سفرنامه در این موقع می‌گوید: "با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار
شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم." ظاهراً با عدد چهل خواسته عدد

۱. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۷.

۳. همان، ۱۳۴.

۴. ر.ک. به سفرنامه، ص ۳، چاپ کویانی.

۵. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۱۳۴.

کاملی بیان کند چنان‌که معمول و متداول است که در این گونه موارد اغلب آحاد را انداخته و به‌ذکر عشرات و اعداد کامل اکتفا می‌کنند.

کیفیت تحصیل ناصر خسرو این که کجا و پیش که بوده است از تصانیف او درست استنباط نمی‌شود، ولی از مطالعه زادالمسافرین معلوم می‌گردد که تعقل زیاد در فلسفه داشته و اغلب کتب فلاسفه یونانی را مثل سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس (ارسطو) و فلس و غیره را با دقت و تتبع مطالعه نموده^۱ و خود زادالمسافرین که تقریباً شاهکار اوست می‌رساند که ید طولایی در فلسفه داشته و خود از بزرگان فلاسفه آن عصر به‌شمار می‌رفته و حکیم نامیده می‌شده است ولی در این که صحبت ابوعلی سینا^۲ را دریافته است درست تحقق نیست. همچنین در علوم هندسه و فلکیات به‌طوری که خواه از سفرنامه و خواه از زادالمسافرین مستفاد می‌شود، تبحری به‌سزا داشته است ولی در این دو موضوع اخیر کتابی از مومی الیه به‌نظر این بی‌مقدار تا به‌حال نرسیده است. ناصر خسرو قبل از مسافرت مکه در عهد امارت ابوسلیمان جعفر^۳ بیک داود بن میکائیل در خراسان مدتی به‌کارهای دیوانی مشغول بوده و میان اقران شهرتی به‌سزا داشته است^۴ و بعضی از اشعار او می‌رساند که خیلی هم صاحب عزت و احترام بوده و با اسباب تجمل زندگانی کرده چنان‌که گوید:

یک چند پیشگاه همی‌دیدي در مجلس ملوک و سلاطینم
آزرده این و آن به‌حذر از من گویی که از نژاده تنبینم
آهو خجل ز مرکب ره‌وارم طاوس زشت پیش نمذ زینم^۵

و نیز:

بسی دیدم اعزاز و اجال‌ها ز خواجه جلیل و ز میر اجل^۶

۱. ر.ک. به‌زادالمسافرین، چاپ کاویانی، ص ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۱۸.

۲. ابوعلی، حسین بن عبدالله متولد، ۳۷ متوفی ۴۲۸.

۳. برادر طغرل بیگ معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران.

۴. سفرنامه، چاپ کاویانی، ص ۲.

۵. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۱۹۱.

۶. همان، ص ۱۷۷.

همچنین:

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر

و همچنین

عز و ناز ایمنی دنیا بسی دیدم کنون

رنج و بیم و سختی اندر دین ببینم یک ندب^۱

تا در سال چهار صد و سی و هفت (۴۳۷) چنان که خود می نویسد: در جوزجان خوابی دیده است که کسی او را از خوردن شراب که بدان مداومت داشته است منع کرده و به طلب چیزی که خرد و هوش را بيفزاید وادار و او را به سفر مگه تشویق نموده است، در اثر این خواب انتباهی بر وی عارض شده و ترک شراب را گفته و روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر ۴۳۷ نیمه دی ماه چهار صد و ده یزدجردی^۲. عزم مسافرت کرده نخست به مرو شده و از شغل دیوانی که در عهده داشته است استعفا نموده و به جز اندکی ضروری از تمام دار و ندار خود دست برداشته و بیست و سوّم شعبان سال مذکور را از مرو حرکت نموده و در یازدهم شوّال وارد نیشابور شده است، بعد از بیست روز اقامت در آنجا دوّم ذی القعدة به اتفاق خواجه موفق^۳ بیرون آمده و به شرحی که در سفرنامه مذکور است به راه سمنان و ری و قزوین به آذربایجان رفته و در تبریز قطران شاعر را دیده است، پس از آنجا به راه مرند و خوی به شهبان و ازوان به راه اخلاط و بطلیس و میافارقین و آمد و حران و سروج به شامات شده و در موقعی که هنوز ابوالعلاء معری^۴ زنده بوده است، از معرة النعمان به راه طرابلس و صیدا به فلسطین رفته و در پنجم ماه رمضان سال ۴۳۸ وارد بیت المقدس شده و بعد از دو ماه و اندی اقامت در آنجا نیمه ذی القعدة حرکت نموده و به مگه رفته و پس از ادای حج دوباره بیت المقدس برگشته و در پنجم محرّم سال ۴۳۹ وارد آنجا شده است، مدّتی بعد خواسته است به راه دریا به مصر و از آنجا باز به مگه برود ولی به واسطه باد معکوس

۱. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۲۶.

۲. ر.ک. سفرنامه، چاپ کویانی، ص ۳.

۳. امام موفق نیشابوری، بنابر معروف معلّم عمر خیم بوده است.

۴. ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری (۳۶۳-۴۴۹).

مجبور شده است که به راه خشکی به طینه و از آنجا با کشتی به تونس و از تونس به مصر برود. شکوه و عظمت مصر و دبدبه و احتشام خلیفه فاطمی المستنصر بالله^۱ و انتظام لشکر و امنیت کشور او را به کلی مجذوب ساخته و به تقریبی مجلس خلیفه را که به جهت عید فطر آراسته بوده‌اند دیده ولی خیلی جالب توجه است که در تمام سفرنامه خواه در ضمن شرح مشبعی راجع به تعریف و توصیف از مصر و تفصیل اداره فاطمیون که با تمام تفرعاتش می‌نگارد و خواه در جاهای دیگر این کتاب به استثنای یک موقع

بارزترین صفتی که سفرنامه و بالجمله سایر آثار ناصر خسرو را امتیاز مخصوص داده و آن‌ها را از مصنفات دیگر نویسندگان آن عهد جدا می‌کند این است که وی الفاظ عربی را به قدری کم در نوشته‌های خود به کار برده است که حتی نویسندگان دوره حاضر را نیز شاید کم‌تر میسر تواند شد.

آنهم به طور غیر مستقیم^۲ از خلیفه المستنصر بالله که در زادالمسافرین او را خداوند زمان خود^۳ نامیده و یک قسمت عمده اشعار خودش را به اسم او ساخته است ابداً اسمی نمی‌برد، و با وجود این تحقق است که هم در مصر طریقه فاطمیون را که مذهب شیعه اسمعیلیه باشد اختیار کرده و امر دعوت به طریقه مذکور را در ایران به عهده گرفته است.

غرة ذی القعدة سال چهار صد و

سی و نه (۴۳۹) مرتبه دوّم به عزم زیارت مکه به راه مدینه از مصر حرکت نموده و بعد از زیارت مدینه در ششم ذی الحجّه به مکه رسیده و به مناسبت قحطی که آن سال در مکه بوده است چندان توقّف نکرده و بلافاصله پس از ادای حج راه مصر را پیش گرفته و بعد از دو ماه و نیم تمام یعنی هفتاد و پنج روز به مصر رسیده است. در چهار صد و چهل (۴۴۰) که خلیفه مصر باز به واسطه قحطی در حجاز رفتن حجّاج را مناسب ندیده است، باز او به همراهی قاضی عبدالله که از طرف خلیفه فاطمی حامل پوشش حرم بوده

۱. ابوتمیم معدّ بن علی، مدّت خلافتش از سال ۴۲۸ تا ۴۸۷ است.

۲. سفرنامه، چاپ کاویانی، ص ۱۴۰.

۳. ر.ک. به زادالمسافرین، چاپ کاویانی، ص ۴.

است. براری مرتبه سوّم به مکه رفته و پس از موسم حج باز به مصر برگشته و سال چهار صد و و چهل و یک را به حج نرفته یعنی آخرین مرتبه در ۱۴ ذی الحجّه آن سال (۴۴۱) مصر را وداع گفته و در سلخ جمادی الآخر سال دیگر مرتبه چهارم به مکه وارد شده و قریب شش ماه در حرم مجاور بوده تا این که پس از آخرین مرتبه ادای حج در نوزدهم ذی الحجّه سال چهار صد و چهل و دو (۴۴۲) به طائف رفته و از آنجا به راه تهامه و یمن به لحساء شده و ترتیبات قرامطه را که هنوز در تحت اداره اخلاف ابوسعید قرمطی^۱ به روی کار بوده است مشاهده کرده و پس از کمی توقف از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهار صد و چهل و سه (۴۴۳) وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمه شوال سال مذکور در همانجا اقامت نموده بعد با کشتی به مهروبان و از آنجا به ارجان رفته و اوّل محرّم سال چهار صد و چهل و چهار (۴۴۴) از آنجا حرکت کرده هشتم صفر به اصفهان رسیده و بیست روز هم در آنجا مانده بعد به راه نائین و تون و قائن و سرخس در بیست و ششم جمادی الآخر با برادرش ابوسعید وارد بلخ شده و برادر دیگرش ابوالفتح عبدالجلیل را ملاقات کرده‌اند.

ناصر خسرو در این سفر گرفتار متاعب و مصائب فوق العاده شده و سختی بی اندازه کشیده و در آن بیابان‌های بی آب و علف میان اعراب بادیه نشین همیشه در مخاطره و بیم بوده و از خوردن سوسمار به بار درختان که شبیه دانه ماش بوده است پناه برده و در موقعی فلج نام در وسط بیابانی که از هر طرف دو بیست فرسنگ دور از آبادانی بوده است چهار ماه لنگ نموده و این مدت را به خوردن خرما زیسته و راه‌ها پیموده که مردم آنجاها سالی یک مرتبه روی آب نمی‌دیده‌اند خلاصه به وضع بسیار غریبی به بصره رسیده چنانکه خود می‌نویسد: "چون به آنجا رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانند بودم و سه ماه بود که موی سرباز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود من و برادرم هر یک به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاسپاره‌ای در پشت بسته از سرما، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد

۱. اسمش حسن بن بهرام جنابی از اهل موقعی است موسوم به جناب در ساحل بحر عمان، سال ۳۰۱ به دست یک نفر از غلامان خود کشته شد.

خورجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم چون آن درمکها پیش او نهادم در نگریست پنداشت که ما دیوانه‌ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرما به بیرون می‌آیند و نگذاشت که به گرمابه بدر رویم از آن‌جا با خجالت بیرون آمدیم و بهشتاب برفتیم کودکان بر در گرمابه بازی می‌کردند پنداشتند که ما دیوانگانیم در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند ما بگوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم.^۱

ظاهراً رنج و مشقت این مسافرت که هفت سال تمام طول داشته است اثر بسیار غریبی در مزاج ناصرخسرو کرده و این است که این مرتبه او را در وطن خود به کلی جور دیگر می‌یابیم یعنی مثل این که از تمام دنیا قطع علاقه نموده و خویشان را به کلی وقت مجادلات مذهبی کرده و یک داعی و مبلغ آتشین خلفای فاطمی مصر شده است، ولی مشارالیه در تصانیف خودش تا آن‌جا که به نظر نگارنده رسیده به هیچ وجه اسمی از اسمعیلیه نبرده بلکه همیشه خود را فاطمی و حجّت مستنصری یا حجّت خراسان یا این که تنها حجّت می‌نامند و گوید:

فاطمی‌ام فاطمی‌ام فاطمی تا تو بمیری ز غم ای طاهری
مر عقلا را به خراسان منم بر سفها حجّت مستنصری^۲

همچنین:

ای حجّت زمین خراسان تو هرچند قهر کرده غوغایی^۳

به هر صورت پس از مراجعت ناصرخسرو به وطن خودش عقیده جدید او که با یک حرارت فوق‌العاده شروع به ترویج و انتشار آن کرد اصلاً بر خلاف میل و مصلحت امرای خراسان و بر ضد عقاید طایفه علمای اهل سنت بود و بدین جهت در انظار خوش ننمود و امرای خراسان که متابع طاهری خلفای بغداد بودند و خود را هنوز مولی امیرالمؤمنین می‌نامیدند از پیشرفت نفوذ و رواج امر فاطمیون مصر که همان

۱. سفرنامه، چاپ کاویانی، ص ۱۲۹.

۲. دیوان، چاپ تهران، ص ۲۸۲.

۳. همان، ص ۲۹۲.

اوقات در حوالی عمان و بصره و سواد کم کم بالا می گرفت خیلی اندیشه داشتند و همین سبب شد که ناصر خسرو بعد از مدت بسیار کمی مجبور به ترک دار و دیار خود گردید، یعنی تبعیدش کردند.^۱ و شاید تبعید او به امر و اشاره خلیفه بغداد بوده است چنان که در یکی از شعرهایش اشاره بدان کرده و گوید:

و ز گروهی که با رسول و کتاب فتنه گشتند بر یکی فرناس^۲

و آنچه معلوم می شود و تا حال هم هیچ یک از فضلالی فرنگی متعرض آن نشده اند این است که ناصر خسرو بعد از سفر مکه و مهاجرت از خراسان مدتی در مازندران متواری یا مقیم اجباری بود:

بر گیر دل ز بلخ و بنه تن ز بهر دین چون من غریب و زار به مازندران درون^۳
و به قول بی سند شمس الدین سامی مؤلف قاموس الاعلام ترکی اقامتگاه او در قریه رستمدر گیلان بوده است و از آنجایی که محققاً آخرین مسکن او یمگان است لهذا باید گفت اقامت او در مازندران بهر صورت قبل از اقامت در یمگان بوده و طولی هم نداشته است ولی در یمگان به همه حال بیش از پانزده سال اقامت داشته و این صریح است چنان که خود گوید:

پانزده سال برآمد که به یمگانم چون و از بهر چه زیرا که بزندانم^۴

و این آخرین تاریخ است از زندگی او که از اشعارش به دست می آید، یعنی وقتی که این شعر را گفته حداقل بیش از شصت و پنج سال داشته است. چه وقتی که او از سفر مکه به ایران برگشت محققاً چهل و نه یا پنجاه ساله بوده و این در صورتی است که اقامت مختصر او را در وطن خود و در مازندران اصلاً داخل حساب نکرده و تصور کنیم که بلافاصله به یمگان رفته باشد ولی آنچه در اشعار خویش به صراحت اشاره به سن خود می کند، هیچ وقت بالاتر از شصت و دو نمی رود و گوید:

۱. ر.ک. به زادالمسافرین، چاپ کویانی، ص ۴۰۲.

۲. دیوان، چاپ تهران، ص ۱۴۶.

۳. همان.

۴. همان: ص ۲۰۲.

شصت و دو سال است که کوبد همی روز و شبان در فلکی‌ها و نم^۱

هم گوید:

گر برآیم ز بن چاه چه باکست که من

شصت و دو سال برآمد که درین ژرف گوم^۲

و آنچه شصت سالگی خود را که شاید اغلب باز عدد کامل یا بنا به ضرورت شعر آورده است در اشعار او بیشتر از پانزده جاست.

در تاریخ وفات ناصر خسرو اختلاف خیلی زیاد است و بنا به معروف او یک صد و چهل سال زندگی کرده که شبیه به افسانه‌هاست و کوتاه‌ترین مدتی که برای زندگی او ثبت شده و در تقویم‌التواریخ است که وفات او را در چهار صد و هشتاد و یک می‌نویسد و از این قرار ناصر خسرو هشتاد و هفت سال عمر داشته است، ولی آنچه که نگارنده می‌پندارد و به آن شک دارد این است که ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود قریب پانزده مرتبه سن و سال خود را در اشعار خودش ذکر می‌کند چطور می‌شود که تا هشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست و پنج سال بعد به هیچ وجه ذکر از آن نکرده باشد؟ آلا این که باید تصوّر کنیم که بعد از شصت و دو یا حداقل شصت و پنج سالگی اصلاً شعری نساخته و یا این که قسمت عمده‌ای از دیوان اشعار او از میان رفته و به کلی مفقود شده باشد.

ناصر خسرو دوره اواخر زندگانی خود را کاملاً وقف مجادلات مذهبی نموده و ایام انزوای او در یمگان فعال‌ترین دوره زندگانی او می‌باشد، مشارالیه یک قسمت عمده تصنیفات خود را آن گوشه تنهایی به وجود آورده، زادالمسافرین که از حیث حجم بزرگ‌ترین آثار اوست در تاریخ چهارصد و پنجاه و سه^۳ نوشته شده و مثنوی روشنایی‌نامه نیز محصول همان دوره انزوا می‌باشد و خود در همین مثنوی به این معنی اشاره کرده و گوید:

۱. دیوان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۲۰۳.

۲. همان، ص ۲۰۹.

۳. زادالمسافرین، چاپ کویانی، ص ۲۸۰.

ز حجت این سخن را یاد می‌دار که در یمگان نشسته یاد شه وار^۱

همچنین قسمت غالب اشعار او به نظر می‌آید که در یمگان و لامحاله بعد از چهل و دو سالگی به رشته نظم کشیده شده به این معنی که قبل از این تاریخ یعنی حصول انتباه در وی و مسافرت مکه با وجود این که تا آن وقت پیوسته شراب می‌خورده است باز مثل اغلب شعرای فارسی زبان قدیم و جدید اشعار جوانی در موضوع عشق و شراب و امثال آن که دلیل باشد به این که آن را قبل از چهل و دو سالگی سروده است در دیوان او دیده نمی‌شود.

از مصنّفات ناصر خسرو آن‌ها که تا اکنون معلوم و محقق می‌باشد عبارتند از کتاب سفرنامه و روشنایی‌نامه و سعادت‌نامه و زادالمسافرین و دیوان اشعار و وجه‌دین و بستان المعقول و خوان اخوان و دلیل المتحیرین و غیر از اینها صاحبان تذکره‌ها چندین کتاب دیگر به مشارالیه نسبت می‌دهند که تا حال معروف نمی‌باشند از آن جمله است رساله اکسیر اعظم در منطق و به قول آتشکده در فلسفه، رساله قانون اعظم در سحر و علوم فوق‌الطبیعه، رساله المستوفی، در فقه، رساله در علم یونان، رساله موسوم به دستور اعظم، رساله موسوم به کنزالحقایق، و یک تفسیر قرآن از نقطه نظر ملاحظه باطنیه.

تصنیفات ناصر خسرو؛ سفرنامه چاپ‌های پاریس سال ۱۸۸۱/۱۲۹۸ میلادی به واسطه مأسوف علیه شفر^۲ مدیر سابق مدرسه السنه شرقیه و در چاپ تهران سال ۱۳۱۴ چاپ‌های دیوان اشعار او که در تبریز سال ۱۲۸۰ و چاپ در تهران در همان سال ۱۳۱۴ به انضمام سفرنامه او، و چاپ دو مثنوی، روشنایی‌نامه و سعادت‌نامه، به واسطه استاد اته^۳ آلمانی سال ۱۸۷۹/۱۲۹۶ میلادی در مجله انجمن مستشرقین آلمانی^۴ در شهر لایپزیگ و جز این کتاب‌ها مابقی آثار مشارالیه متأسفانه هنوز چاپ نشده و هر یک در گوشه‌ای است خارج از دسترس عامه مگر کتاب زادالمسافرین او که به همت بلند و

۱. روشنایی‌نامه، چاپ کاویانی، ص ۱۵.

2. Schefer.

3. Hermann Etahe.

4. Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft.

خستگی ناپذیر استاد براون انگلیسی و تصحیح آقای پروفیسور محمد بذل الرحمن هندی در چاپخانه کاویانی طبع شده است و تا آخر همین سال میلادی رونق افزای عالم مطبوعات فارسی می‌گردد.

اما سفرنامه، آن‌که چاپ تهران است گرچه با بودن چاپ سنگی تا یک اندازه هم بد چاپ شده است ولی چون از روی نسخه چاپ پاریس به طبع رسیده است از حیث صحت و سقم به‌عینه با آن مطابق از روی نسخه چاپ پاریس است هرچند که به‌توسط شفر ناشر آن از روی دو نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس نوشته شده است ولی یکی به‌واسطه مغلوط بودن اصل نسخ خطی و دیگر به‌واسطه عدم تعمق کافی و گاهی تصرفات علی‌العمیا که ناشی از عدم اطلاع کافی ناشر به زبان فارسی است خالی از اغلاط و اشتباهات و تصحیفات و تحریفات نیست معذک نسخه این هردو نیز به‌غایت کمیاب است تا این که چندی قبل یکی از فضلالی ایرانی که چندی پیش در پاریس اقامت داشت نسخه چاپ شفر را با یکی از دو نسخه کتابخانه ملی پاریس که اصح نسخه است. با دقت تمام مقابله کرده و هرچند به‌واسطه ضیق مجال وقت فرصت تصحیح اغلاط اصل نسخ خطی به‌خصوص اسماء اعلام که مستلزم صرف اوقات و تبعات عمیق در سایر کتب و مظان آن بود نداشت ولی تصحیفات و تحریفاتی را که در متن چاپی به‌عمل آمده بود حتی‌المقدور از آن دور نموده و پس از تأسیس مطبعه کاویانی فاضل مشارالیه نسخه مقابله کرده خود را برحسب خواهش مؤسسین مطبعه مذکوره به‌ایشان تقدیم نمود و اینک بحمد الله.

سفرنامه به‌طور بسیار ساده و بی‌آلایشی نوشته شده و از نقطه نظر ادبی موقع خیلی ممتاز و بلندی را دارد و با وجود این که خود در عداد اولین کتاب‌هایی است که پس از استیلای عرب به‌ایران در زبان فارسی نوشته شده و با وصف مغایرت لهجه آن زمان یعنی درست نه صد سال پیش با لهجه امروزی فارسی از حیث ترکیب الفاظ و تلفیق عبارات و نسج جمل طرز نگارش آن به‌قدری دلچسب و بارزترین صفتی که سفرنامه و بالجمله سایر آثار ناصرخسرو را امتیاز مخصوص داده و آن‌ها را از مصنفات دیگر نویسندگان آن عهد جدا می‌کند این است که وی الفاظ عربی را به‌قدری کم در

نوشته‌های خود به کار برده است که حتی نویسندگان دوره حاضر را نیز شاید کمتر میسر تواند شد.

دبیاچه بایسنقری شاهنامه که عیناً از سفرنامه ناصر خسرو نقل کرده و می‌گوید: "حکیم ناصر خسرو در سفرنامه آورده است که در تاریخ چهارصد و سی و هشت^۱ از هجری برای طوس رسیدم رباطی بزرگ نو ساخته بودند، پرسیدم که این رباط که ساخته است گفتند این رباط از وجه صلۀ فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرستاده و چون خبر او پرسیدم گفتند او وفات یافته است و وارث او قبول نکرد و عرضه داشت به سلطان کردند، سلطان فرمود که همان‌جا عمارت کنید و این رباط خاصه از وجه اوست" و این تفصیل از متن حاضر سفرنامه طی شده است. و موقع دوم عبارتی است در متن صفحه ۱۰ که می‌گوید: "هرچند صاحب کتاب شرحی هرچه تمام‌تر نوشته و گفته... ولی فعلاً نسخه‌های معدودی که از سفرنامه موجود می‌باشند همه آن‌ها مطابقت با متن حاضر دارند تا در بعدی شاید نسخه اصلی مفصل‌تری به دست آمده و حقیقت آشکار شود.

مثنوی روشنایی‌نامه را چنان‌که ذکر شد اتمه در سال ۱۸۷۹/۱۲۹۶ میلادی از روی سه نسخه خطی که در کتابخانه‌های اروپا^۲ موجود بوده‌اند با تعیین اختلاف نسخ مزبوره با همدیگر در مجله انجمن مستشرقین آلمانی^۳ مطبوعه شهر لایپزیگ بتفاریق طبع و نشر نموده و مطبوعه کاویانی نیز همان را مستند قرار داده و با متن و حواشی و مختصر تغییراتی که شاید به نظر فاضل مومی الیه بر نخورده است به‌ضمیمه سفرنامه چاپ می‌کند

آنچه از متن روشنایی استفاده می‌شود این است که ناصر خسرو این مثنوی را در نتیجه حال مکاشفه‌ای که شبی به‌روی روی داده و اثر انتباهی در وی حاصل نموده

۱. ناصر خسرو سال چهار صد و سی هفت در آن حوالی بوده است نه چهار صد و سی و هشت.

۲. این سه نسخه خطی عبارتند از نسخه‌های کتابخانه شهر گوتا Gotha و کتابخانه شهر لپدن Leyden و کتابخانه ایندیا آفیس India office.

3. Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft.

است^۱ اراده کرده و آن را در یک هفته به‌نظم آورده است^۲ و از چندین جای این مثنوی می‌شود استنباط کرد که خود آن محصول یمگان است چنان‌که از جمله گوید:
 ز حجت این سخن را یاد می‌دار که در یمگان نشسته پادشه وار^۳

همچنین:

ز دل بگذار حجت شاعری را که کردی آشکارا ساحری را^۴
 یعنی به‌علاوه صراحت به‌یمگان لفظ حجت تخلصی است که ناصر خسرو بعد از مراجعت به‌ایران همیشه به‌کار برده است و علاوه بر این اشعار دیگر در روشنایی‌نامه هست که مدلل می‌دارند که مصنف آن‌ها را در موقعی که با معارضین خود سخت مشغول مجادله بوده است به‌نظم آورده و عیناً همان لحن قولی است که زادالمسافرین را نوشته. مثل:

همین است اعتقاد اندر قیامت اگرچه از خران یابم ملامت^۵

و نیز:

ز بی‌جانی دلی بیدارشان نه به‌جز انکار خاصان کارشان نه^۶

و معلوم است که ناصر خسرو بعد از مراجعت از سفر مکه هدف تعرض پیشوایان و علمای اهل سنت بوده و در عین انزوا یا متواری بودن خود در یمگان بر ضد آن‌ها اغلب با تندی و خشونت نوشته است. با وجود این تاریخ تحریر روشنایی‌نامه در هر سه نسخه که مآخذ استاد اته می‌باشند به‌غایت مختلف و خیلی مشوش است به‌طوری که بعضی از آن‌ها سی صد و بیست و سه و بعضی سی صد و چهل و سه و چهار صد

۱. ر.ک. روشنایی‌نامه، ص ۳۳، به‌خاتمه کتاب و در اخبار ارواح.

۲. ر.ک. همان، ص ۳۵.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۳۲.

۵. همان، ص ۱۸.

۶. همان، ص ۲۱.

و بیست و مؤخرترین آن‌ها چهار صد و چهل می‌باشد^۱ و هیچ کدام از اینها با ملاحظاتی که در فوق ذکر شد وفق نمی‌دهد.

اما سعادت‌نامه که فرانسوی ادمان فاگنان آن را سال ۱۲۹۲ هـ/ ۱۸۷۹ میلادی در مجله آسیایی و بعد استاد اته عین آن را در همان سال در مجله انجمن مستشرقین آلمان نشر و کاویانی هم از روی همان نسخه مجدداً طبع می‌نماید یک مثنوی عبارت از سی باب مختصریست در موعظه و نصیحت و تهذیب اخلاق ولی از حیث متانت لفظ و معنی فرق زیاد با مثنوی روشنایی‌نامه دارد به طوری که شاید می‌شود گفت که تاریخ تحریر سعادت‌نامه خیلی مقدم به روشنایی‌نامه است، لکن در این خصوص یعنی تاریخ تحریر آن اشارتی نرفته و مصنف تخلص خود را در این مثنوی به طور ساده ناصر خسرو نوشته و کتاب را به این بیت ختم کرده است: بکن در گوش کین در ثمین است/ حدیث ناصر خسرو همین است/ و شاید این یکی هم دلیل این است که تاریخ تحریر سعادت‌نامه به روشنایی‌نامه مقدم تر بوده و ناصر خسرو قبل از آن که لقب حجّت بیابد آن را به رشته نظم کشیده است.

و آنچه به نظر نگارنده می‌رسد ظاهراً ابیاتی چند از اواخر این مثنوی افتاده شده به این معنی باب بیست و نهم که عنوانش در قناعت است دو بیت آخر آن یک مرتبه و بی‌مناسبتی تبدیل به مناجات می‌شود و آن دو بیت اینست:

امیدم هست همراهی مردان از این امید نومیدم مگردان
درونم را به نور خود صفا ده دلم را بیعتی با مصطفی ده

و با این دو بیت باب مذکور تمام شده و شروع به باب سی‌ام در ختم کتاب می‌شود به احتمال زیاد که یک عنوان شاید مثلاً در مناجات چنان‌که مصنف در آخر مثنوی روشنایی‌نامه نیز آورده است ازین موقع افتاده شده باشد و این احتمال را عدد ابیات سعادت‌نامه نیز قوت می‌دهد چنان‌که مصنف در اول باب خاتمه اشارت بدان کرده و گوید:

بگفتم بیت سیصد از دل پاک همه دوشیزگان طبع و ادراک

۱. روشنایی‌نامه، ص ۳۵.

ازین قرار بایستی سعادت‌نامه در کلیه داری سیصد بیت باشد و حال آن‌که تمامی ابیات این مثنوی عبارت از دویست و هشتاد و هفت بیت است و سیزده بیت ناقص و الله اعلم بحقایق الامور.

منابع

۱. از جمله استاد جناب ادوار برون، انگلیسی در کتاب موسوم به تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۴۶ و هرمان اته آلمانی در کتاب موسوم به اساس فقه اللغه متوفی، هرمان اته، اساس فقه اللغه ایران، ج ۲، ص ۲۷۸-۲۸۲ شرحی به‌غایت مدققانه در خصوص شرح حال و آثار ناصر خسرو نوشته‌اند که خیلی جامع‌تر و مفصل‌تر از سایرین است.
۲. دیوان، چاپ تهران ۱۳۱۴ (دیوان ناصرخسرو).
۳. زادالمسافرین، چاپ کاویانی.
۴. اساس فقه اللغه ایران، چاپ تهران.
۵. سفرنامه، چاپ کاویانی.
۶. برادر طغرل بیگ معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران.
۷. رجوع کنید سفرنامه، چاپ کاویانی، ص ۷۱/۳. امام موفق نیشابوری، بنابر معروف معلّم عمر خیام.
۸. ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری (۳۲۳-۴۴۹).
۹. ابوتمیم معد بن علی، مدت خلافتش از سال ۴۲۸ تا ۴۸۷.
۱۰. اسمش حسن بن بهرام جنابی از اهل موقعی است موسوم به‌جناب در سال بحر عمان در سال ۳۰۱ هجری کشته شد.
۱۱. روشنایی‌نامه، چاپ کاویانی.
۱۲. نسخه خطی، کتابخانه شهر گوتا Gotha و کتابخانه شهر لیدن، و کتابخانه اندیا آفس.
۱۳. خاتمه کتاب، و در اخبار ارواح.
14. Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft.
15. Herman Etahe.